

## قلمرو اختیارات حاکم اسلامی از منظر آیت‌الله خویی رحمته‌الله

نجف لکزایی\* / احمد رهدار\*\*  
احمدعلی خسروی\*\*\* / سید جواد میرخلیلی\*\*\*\*

### چکیده

فقه سیاسی شیعه تاکنون مراحل مختلفی را گذرانده است، به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد از غیبت امام زمان علیه‌السلام تا عصر صفویه، «گزاره سیاسی» و از آن زمان تا انقلاب اسلامی، «تئوری سیاسی» و در آخرین مرحله خود، «نظام سیاسی» را تولید کرده است. مقاله حاضر درصدد است بر اساس مبنای نظارت فقیه، آرا و اندیشه‌های سیاسی آیت‌الله خویی رحمته‌الله در باب قلمرو اختیارات حاکم اسلامی را با روش توصیفی - تحلیلی داده‌ها بررسی نماید. از جمله نتایج و یافته‌های تحقیق، می‌توان به این مطلب اشاره داشت که افزون بر بیان قلمرو اختیارات فقیه در عصر غیبت در اندیشه آیت‌الله خویی رحمته‌الله، تکلیف حکومت، سرنوشت حکومت و سیاست را نیز تبیین کرد. ایشان با استفاده از عام بودن مفهوم «حسب»، تصدّی فقیه را بر امور نظامی و لشکری (فرماندهی کل قوا) اثبات می‌کند.

### واژگان کلیدی

فقه سیاسی، تقیه، امور حسبی، حاکم اسلامی، آیت‌الله خوئی رحمته‌الله.

\*. استاد دانشگاه امام صادق علیه‌السلام و مدرس گروه معارف اسلامی. nlakzaee@bou.ac.ir  
\*\*. عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم علیه‌السلام و مدرس گروه معارف اسلامی. fotooh.r@gmail.com  
\*\*\*. عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی زاهدان. ahmad.torab@gmail.com  
\*\*\*\*. استادیار گروه معارف و علوم انسانی دانشگاه امیر کبیر، تهران. mirkalili@aut.ac.ir  
تاریخ دریافت: ۹۸/۴/۳ تاریخ پذیرش: ۹۸/۷/۲۴

### طرح مسئله

«ولایت»، نوعی سلطه است که از سوی شخص حقیقی بر فرد یا گروهی اعمال می‌گردد. آیت‌الله خویی معتقد است «ولایت عبارت است از سلطه و توانایی در تصرف در مال خود یا مال دیگران»؛ (خویی، ۱۴۰۹ ق: ۲۵۱) این سلطه و توانایی زمانی که در روابط میان دو فرد یا فرد و گروهی، نمود یابد، رابطه‌ای مبتنی بر فرماندهی و فرمانبری شکل می‌گیرد که یکی را مستحق فرماندهی و اعمال قدرت و دیگری را موظف به فرمانبری و پذیرش قدرت می‌کند.

آموزه‌های دینی اساساً یا به منابع نقلی مانند کتاب و سنت یا به منابع عقلی موردقبول شرع مانند اجماع، عقل، و مصلحت مستند هستند. این دو منبع در اثبات گزاره‌های دینی دارای ارزش یکسان نیستند. نقل (کتاب و سنت) همواره نسبت به غیرنقل اولویت داشته است و شعاع تأثیر آن عمیق‌تر، بیشتر و بادوام‌تر از عقل در نظر گرفته می‌شود. در آموزه‌های دینی مبتنی بر عقل، متغیرهای زمانی و میدانی سهم بیشتری دارد و «ضرورت»، عاملی مهم در تعیین قلمرو معنایی و اجرایی یک مفهوم به‌شمار می‌آید. با توجه به کاربرد این دو روش در پژوهش فقهی، مسئله «ولایت فقیه» از دیدگاه آیت‌الله خویی مبتنی بر منطق عقلی است نه نقلی. از نظر آیت‌الله خویی، «در روایات، هیچ نوع دلالتی بر مسئله ولایت فقیه وجود ندارد؛ چه ولایت را به معنای استقلال در تصرف بگیریم و چه به معنای اعتبار نظر فقیه در تصرف». (عارفی، ۱۳۸۶: ۱۰۷) او پس از رد دلیل نقلی در این زمینه گفته است:

بلی فقیه در برخی موارد دارای ولایت است، اما نه به مقتضای دلیل لفظی، بلکه به مقتضای اصل عملی. (توحیدی، ۱۴۱۷: ۵ / ۴۹)

اصل عملی موردنظر او عبارت است از «راضی نبودن شارع به ترک بعضی از امور و اصل اولویت و تیقن فقیه نسبت به غیرفقیه در تولی این گونه امور». (توحیدی، ۱۴۱۷: ۵ / ۱۲۷) اصل عملی از نظر دامنه دلالت با محدودیتی روبه‌روست و از همین رو آیت‌الله خویی، حوزه کاربرد ولایت فقیه را به «قدر متیقن» محدود کرده است و درجایی که یقین به ضرورت انجام دادن یک امر وجود نداشته باشد و آن امر نیز از اموری نباشد که شارع به انجام شدن آن از سوی هر فردی راضی گردد، زمینه برای اعمال ولایت از سوی فقیه مشروعیت پیدا نمی‌کند.

فقه، تنها علم اسلامی است که مستقیماً ناظر به اعمال مکلفان است. جامعیت اسلام اقتضا دارد که علم فقه نیز - نظر به رسالتی که دارد - از چنان جامعیتی برخوردار باشد که همه ابعاد فردی و اجتماعی را شامل باشد. در این میان فقه سیاسی، آن بخش از فقه به معنای عام آن است که در خصوص احکام رفتار اجتماعی و سیاسی مکلفان حکم می‌کند. متأسفانه به دلیل اینکه تشیع (با قطع

نظر از برخی مقاطع محدود) قرن‌ها در حاشیه تاریخ اسلام بوده و کمتر فرصت تشکیل حکومت یافته، فقه اجتماعی و سیاسی آن در مقایسه با فقه فردی و نیز در مقایسه با فقه اهل سنت به صورت متأخری تولید و بسط یافته است.

اکثریت قریب به اتفاق صاحب‌نظران بر این باورند که اندیشه‌های غربی در مبانی، متد، اصول و غایت خود با متناظرهای اسلامی‌اش متفاوت و بلکه متضاد است. این مسئله به‌ویژه پس از فراگیری الگوهای حکومتی غرب در جهان اسلام، باعث شده تا استنباط الگوی حکومتی که برآمده از اندیشه‌های اسلامی باشد ضرورتی دوچندان یابد. معطوف به این دغدغه، برخی محققان و نویسندگان به جستجو در تراث اندیشه‌های شیعی پرداخته‌اند. برخی از آنها نیز به فقیهان معاصر و از جمله آیت‌الله خویی توجه بیشتر داشته‌اند.

در عصر ما نویسندگان و محققانی که به جستجو در تراث اندیشه‌های شیعی پرداخته‌اند به دو فقیه معاصر «حضرت امام خمینی و آیت‌الله خویی» توجه بیشتری داشته‌اند. در خصوص اندیشه سیاسی آیت‌الله خویی کارهایی هم صورت گرفته که از این میان می‌توان به تعداد محدودی پژوهش مستقل در خصوص اندیشه فقه سیاسی آیت‌الله خویی اشاره کرد:

نخست، کتاب *اندیشه سیاسی آیت‌الله خویی*<sup>۱</sup>؛ دوم، پایان‌نامه‌ای تحت‌عنوان *آیت‌الله خویی*؛

*انقلاب اسلامی و دفاع مقدس*<sup>۲</sup> و سوم مقاله‌ای با عنوان «نظریه حکومت دینی یا نظارت فقیه از منظر آیت‌الله خویی». چنان که از بررسی پیشینه تحقیق به‌دست آمد در خصوص فقه سیاسی آیت‌الله خویی کارهای اندکی انجام شده است. با این‌وجود بررسی اندیشه ایشان از سویی و قرائت آن اندیشه راهبردی برای چشم‌انداز حکومت سیاسی شیعه از سویی دیگر در آن پژوهش‌ها کم‌رنگ بوده و یا اساساً جایی نداشته است و پژوهش حاضر با توجه بیشتر به این دغدغه از پژوهش‌های پیشین متمایز می‌شود.

پژوهش حاضر با توجه بیشتر به این مسئله و قرائت اندیشه سیاسی آیت‌الله خویی به منظور راهبردی برای چشم‌انداز نظارت فقیه شیعه از پژوهش‌های پیشین متمایز می‌شود. این پژوهش درصدد پاسخ به دو سؤال محوری است: ۱. قلمرو اختیارات حاکم اسلامی از منظر آیت‌الله خویی شامل چه مواردی می‌شود؟ ۲. براساس اندیشه‌های آیت‌الله خویی از رهگذر نظارت فقیه چگونه به تبیین ولایت فقیه می‌رسیم؟ به‌صورت اجمال، در پاسخ به دو سؤال مذکور می‌توان گفت که: ۱. آیت‌الله خویی بسیاری نهادها و ارکان اصلی حکومت را داخل در شئون اختیارات فقیه و از قلمرو اختصاصی منصب او

---

۱. البته به معنی دقیق کلمه، فقه اهل سنت نیز حاکم نبوده، بلکه حاکمان سنی بوده‌اند و ائمه اربعه اهل سنت نیز مورد اذیت و آزار و حبس از طرف حاکمان وقت بوده‌اند.

۲. مطهری‌نیا، آیت‌الله خوئی، *انقلاب اسلامی و دفاع مقدس*، دانشگاه معارف، قم، ۱۳۸۹.

شمرده است؛ ۲. براساس اصل عملی و با تکیه بر قاعده «قدر مقدور فقیه» با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی، نظریه نظارت فقیه به اثبات ولایت و حکومت فقیه می‌رسیم. بر اساس این می‌توان گفت که تئوری ولایت فقیه با تئوری نظارت فقیه از منظر آیت‌الله خوئی در تضاد نمی‌باشد. اساساً نوآوری پژوهش در همین نکته نهفته است؛ چراکه بسیاری از تحقیقات صورت گرفته درباره اندیشه فقه سیاسی آیت‌الله خوئی در نهایت به اثبات تضاد آن با اندیشه ولایت فقیه کشانده شده‌اند. این در حالی است که در پژوهش حاضر، اندیشه ولایت فقه حضرت امام در طول اندیشه نظارت فقیه آیت‌الله خوئی مطرح می‌شود و تفاوت آن دو از حیث قلمرو دخالت فقیه دانسته شده است.

### چارچوب نظری

چهره شاخص نظریه نظارت فقیه در دهه‌های اخیر، عالم شاخص و برجسته این عصر حضرت آیت‌الله خوئی است. آیت‌الله خوئی از نظر روش‌شناسی و مکتب اجتهادی، پیرو یا پیشگام سبکی است که می‌توان آن را «نقل‌گرایی اصولی» نامید. ویژگی این روش می‌تواند چنین باشد که بر وجود و دلالت‌های لفظی در نصوص و روایات بیشترین توجه را معطوف داشته و فراتر از آن، به‌ندرت به نظریه‌پردازی پرداخته می‌شود. این مکتب یا روش در برابر مکتب یا روش «عقل‌گرایی اصولی» مطرح می‌شود که در استنباطات فقهی بر یافته‌ها و انتزاعات عقلی توجه بیشتر و جدی‌تر معطوف می‌دارد؛ اما در خصوص فقه سیاسی به‌نظر می‌رسد که سه چیز مبنای اصلی اندیشه فقهی وی را تشکیل می‌دهند: ۱. نص‌گرایی شفاف؛ ۲. اصل عدم‌نفوذ تصرف فرد در حق فرد دیگر؛ ۳. قاعده قدر متیقن.

منظور از «نص‌گرایی شفاف» که در اندیشه آیت‌الله خوئی مطرح شده است، متمرکز شدن بر نص از لحاظ اندیشه‌سازی تحت شرایط خاصی است. آیت‌الله خوئی نصوص و روایات را از دو زاویه سند و دلالت به‌گونه خاصی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. او معتقد است که از منابع چهارگانه احکام، تنها روایات جنبه غالب و فراگیر دارد و عقل و اجماع نقش بسیار اندکی در استنباط احکام ایفاء می‌کند. (خوئی، ۱۳۶۹: ۱ / ۲۰ - ۱۹) از نظر وی، همه روایات در سطح برابر قرار نداشته و از جایگاه یکسانی برخوردار نیستند، بلکه تنها روایات «صحیح» و «موثق» و «حسنه» می‌توانند مبنای استنباط در احکام دینی قرار گیرند. (همان: ۱ / ۲۰) او با استفاده از قوانین علم اصول، دلالت روایات را بر اموری مبتنی دانسته، می‌گوید: عمل به اخبار بر سه امر توقف دارد: «حجیت ظهور اصل صدور و جهت صدور» (واعظ، ۱۴۲۲ ق: ۲ / ۱۴۷)

«اصل صدور» به سند روایت و «جهت صدور» و «حجیت ظهور» به دلالت آن مربوط می‌شود.

آنچه در مقام بررسی نص برای ایشان با اهمیت تلقی گردیده، شفاف شدن نص از لحاظ صدور از ناحیه معصوم و دلالت گویا و غیرابهام‌آمیز بودن آن نسبت به مسئله است. ایشان با توجه به همین معیار به ارزیابی روایات مربوط به ولایت فقیه و شئون سیاسی و اجتماعی فقیه پرداخته و بسیاری از آنها - نه همه آنها را - را قابل نقد و فاقد دلالت شفاف دانسته است. این شیوه از نص‌شناسی آیت‌الله خویی بر شکل‌دهی اندیشه او مبنی بر عدم‌پذیرش نظریه ولایت مطلقه فقیه تأثیر مهم داشته است. دومین مبنای فقهی آیت‌الله خویی در حوزه فقه سیاسی، عبارت از «اصل عدم‌نفوذ تصرف کسی در حق دیگری» است. (غروی تبریزی، بی‌تا: ۱ / ۳۶۰) براساس این اصل، هر فرد خودش بر سرنوشت خود حاکمیت دارد؛ یعنی حاکمیت انسان بر جان و اموال او از آن خود اوست. آیت‌الله خویی در فقه سیاسی عمدتاً بر همین مبنا تکیه نموده و به کمک آن، حاکمیت فقیه بر مردم را نفی کرده است. او می‌گوید:

در این گونه موارد برای غیر امام و نائب او تصدی برای تصرف جایز نیست مگر به اذن امام، زیرا با ادله قطعی ثابت شده که تصرف در اموال و انفس و اعراض مردم بدون اذن و رضایت صاحب تصرف، جایز نمی‌باشد. (توحیدی، ۱۴۱۷ ق: ۵ / ۵۱ - ۵۰)

### جایگاه نظریه نظارت و روش مبارزاتی و علمی آیت‌الله خویی

پایگاه و جایگاه نظریه نظارت، گرایش رفتار اپوزیسیونی و انفعالی در امر سیاست دارد. آیت‌الله خویی عنوان «ولایت» را که ایجاد «حق» می‌کند، نسبت به حاکمان عصر غیبت به کار نمی‌برد و ریاست حاکمان را از نوع «جواز تصرف» می‌داند. نتیجه این تفسیر، عدم‌مسئولیت‌پذیری فعال فقیه در عرصه سیاسی است. بر مبنای تفسیر ریاست غیر ولایی، فقیه و یا هر سیاست‌مدار دیگر دینی، کمتر وظیفه رسمی برای تغییر شرایط سیاسی را پیدا می‌کند، بلکه او در انتظار تحول خودبه‌خودی شرایط خواهد نشست تا هرگاه زمینه کاملاً مساعد گردد و یا خلاً قدرت به‌وجود آید، آنگاه بتواند نقش خود را در آن ایفا کند. با توجه به این ساختار فکری و اصول علمی، اندیشه سیاسی آیت‌الله خویی از حالت پیشاهنگی و تحول‌سازی باز مانده و ماهیت انفعالی یافته است و شاید همین عامل او را در عمل به‌سوی انزوای سیاسی کشاند و مانع از ارائه طرحی نظام‌مند و پویا در اندیشه سیاسی او گردید. تمرکز اندیشه آیت‌الله خویی بر عناصر دینی و اجتماعی و تعریف جایگاه کمتر سیاسی از رهبری دینی و حاکم شرع در عصر غیبت و خودداری از ارائه مکانیسم مدیریت اجتماعی فقیه در زمینه تصدی امور قضایی و انتظامی از جمله عواملی هستند که ابعاد غیرسیاسی اندیشه او را سنگین‌تر نموده‌اند.

در عین حال آیت‌الله خویی در برخی مقاطع از مبارزات سیاسی علما در ایران و عراق حمایت کرده و خود نیز گام‌هایی در این مسیر برداشته است، اما به نظر می‌رسد فاقد پویایی سیاسی و عاری از راهکارهای منسجم و سازمان‌یافته در امر تشکیل حکومت یا به دست گرفتن رهبری یک قیام مردمی بوده است. آری اندیشه سیاسی ایشان با گرایش اپوزیسیونی و نظارتی، اندیشه «جواز تصرفی» است که متفاوت از اندیشه «ولایتی» بوده، اما ضد آن نیست؛ بلکه غیر آن است و طبعاً محدودیت‌های خاص خود را خواهد داشت.

درواقع آیت‌الله خویی از لحاظ روشی، متمرکز بر فعالیت علمی و فرهنگی و فاقد طرح و نقشه هدفمند برای مبارزه و به دست گرفتن قدرت سیاسی برای برپایی حکومت دینی بود. در این راستا سیره و رفتار سیاسی و اجتماعی آیت‌الله خویی با اندیشه سیاسی او در سازگاری کامل قرار دارد. به نظر می‌رسد اعتقاد او مبنی بر عدم تلاش سازمان‌یافته برای تشکیل حکومت اسلامی، ناشی از این اصل باشد که او ولایت نصبی را که ایجاد حق می‌کند، برای فقها قائل نیست و از طرف دیگر معتقد است که تحصیل مقدمات و شرایط واجب از نظر شرعی واجب نمی‌باشد. (فیاض، بی تا: ۲ / ۴۴۹ - ۴۳۷)

بنابراین تشکیل حکومت حتی اگر واجب هم باشد تحصیل مقدمه و شرایط آن واجب نیست، اما مدیریت جامعه و سیاست از باب حربه بر فقهاء واجب است. به همین دلیل ایشان در آغاز با طرح و نقشه از قبل طراحی شده برای بسترسازی قیام در سال ۱۴۱۱ ق (۱۳۶۹ ش) دیده نمی‌شود؛ اما قیام که شکل گرفت، رهبری آن را با تعیین هیأتی به دست گرفت.

آیت‌الله خویی عمده‌ترین وظیفه فقیه را در عصر غیبت تبلیغ و قضاوت و افتاء دانسته و براساس رسالت تبلیغی و روشنگری فقیه در همه زمان‌ها بود که در برابر سیاست‌های غیردینی شاه در ایران موضع‌گیری ارشادی با رویکرد نظارتی داشت؛ زیرا همان‌طور که خود او در پیام‌هایش اشاره کرده وظیفه هر عالم است که در برابر بدعت‌ها و انحرافات سکوت نکرده، فریاد اعتراض برآورد. (توحیدی، ۱۴۱۷ ق: ۵ / ۶۶)

به نظر می‌رسد ایشان در شیوه مبارزه از استاد خود آیت‌الله نائینی در بستر تحولات تاریخی عراق تأثیر پذیرفته است. آیت‌الله نائینی پس از آنکه در مبارزات سیاسی در عراق به نتیجه مطلوبی نمی‌رسد، دست از مبارزات سیاسی کشیده، به فعالیت‌های علمی و فرهنگی روی می‌آورد. آیت‌الله خویی هم تمام سعی و تلاش خود را بر فعالیت‌های علمی و فرهنگی متمرکز کرده بود. در همین راستا به تدریس، تألیف و تأسیس و گسترش مراکز علمی و فرهنگی در عراق و سایر کشورها اهتمام می‌ورزید. همچنین در مسئله ولایت بر این نظریه بود که هرگاه فقیه‌ی در حوزه صلاحیت ولایتی

خود بر کاری اقدام کند و این وجوب کفایی را عهده دار گردد، بر فقهای دیگر دور نیست که در دایره عمل او تصرف دیگری انجام دهند. (همان) اقدام و موضوع آیت‌الله خویی در به رسمیت شناختن حکومت جمهوری اسلامی ایران به رهبری امام خمینی و عدم مخالفت با آن در سخت‌ترین شرایط، ریشه در همین بینش فقهی او نسبت به شأن سیاسی فقیه و حکومت اسلامی دارد.

بنابراین آیت‌الله خویی براساس بینش فقهی خویش و از باب «قدر مقدور فقیه»، در آن شرایط تاریخی، آن هم در بستر تحولات عراق، برنامه‌ای در جهت تحصیل شرایط و اعمال ولایت و برپایی حکومت با طرحی نظام‌مند نداشتند و از لحاظ روشی، متمرکز بر فعالیت‌های علمی و فرهنگی بودند؛ و به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی بعضی از علماء گرچه مخالفتی با ولایت فقیه نداشتند ولی غالب آنان شرایط آن را حصولی همچون استطاعت برای حج می‌دانستند که تحصیل آن واجب نیست. (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۲۸۴)

### بررسی الگوی آیت‌الله خویی

برای تبیین بهتر قلمرو اختیارات حاکم اسلامی از منظر وی ابتدا به بررسی الگوی ایشان مبتنی بر «نظارت فقیه»، با توجه به مؤلفه‌های مبانی و اصول، رابطه دین با سیاست، پیامدها و چشم‌انداز، نسبت این نظریه با دیگر نظریه‌ها، پایگاه و جایگاه نظریه نظارت و روش مبارزاتی و علمی آیت‌الله خویی به بحث و بررسی می‌پردازیم.

### مبانی و اصول

آیت‌الله خویی از نظر روش‌شناسی و مکتب اجتهادی، پیرو یا پیشگام سبکی است که می‌توان آن را «نقل‌گرایی اصولی» نامید؛ یعنی در استنباطات فقهی بر وجود و دلالت‌های لفظی در نصوص و روایات بیشترین توجه را معطوف داشته است. در خصوص فقه سیاسی سه مورد مبانی اصلی اندیشه فقهی وی را تشکیل می‌دهند: ۱. نص‌گرایی شفاف ۲. اصل عدم‌نفوذ تصرف فرد در حق فرد دیگر ۳. قاعده قدر متیقن.

آیت‌الله خویی با توجه به بررسی‌های خود نمی‌تواند مبانی اثبات و اعتبار ولایت فقیه را دلایل نقلی بداند، از این‌رو استناد به «اصل عملی» می‌نماید؛ یعنی چون شارع به ترک و اهمال اموری که بایستی حتماً انجام گیرد، راضی نیست، بنابراین از باب واجب کفایی، واجب است که همه در انجام آن اقدام کنند، اما قدر متیقن در انجام و تصدی این امور، فقیه است، پس او مسئولیت تصدی و تصرف در امور موردنظر را از سوی شارع به عهده خواهد داشت، البته با عنوان جواز تصرف و نه ولایت:

از امور یادشده که لازم است حتماً در خارج تحقق پیدا کنند به امور حسبیه تعبیر می‌شود. امور حسبیه اموری هستند که ناگزیر باید در خارج تحقق پیدا کنند. همان‌طور که تحقق امور حسبیه در خارج لازم است به همان ترتیب فقیه هم قدر متیقن است؛ یعنی فقیه کسی است که قدر متیقن است که مرجع امور حسبیه است و امور حسبیه به دست فقیه است. اما از اینکه ما گفتیم که تحقق امور حسبیه در خارج لازم است و فقیه هم قدر متیقن است، کشف نمی‌شود که فقیه، در عصر غیبت ولایت مطلقه دارد به مانند ولایتی که برای پیامبر ﷺ ثابت است تا اینکه شخص فقیه، در غیر مورد ضرورت و غیر مورد حاجت به وقوع یک امری، متمکن از تصرف باشد.

در ادامه می‌گویید بلکه فقط کشف می‌شود که اگر فقیه یا وکیل او در امور حسبیه تصرف کنند آن تصرفات نافذ است زیرا امور حسبیه اموری است که شارع، اهمال آنها را اجازه نمی‌دهد. چنانکه اجازه نمی‌دهد که غیر فقیه، متولی امور حسبیه باشد. از اینجا به دست می‌آید که فقیه، قدر متیقن این تصرفات است اما ولایت مطلقه و حکومت را ندارد.

بلکه ولایت در امور حسبیه دارد که ولایت جزئی است که در امور خاصی ثابت است. اگر ما در اینجا تعبیر از ولایت می‌کنیم در واقع مراد همین ولایت در امور جزئی است که در امور خاصی، یعنی امور حسبیه، ثابت است. (خویی، ۱۴۳۷: ۳۶۰ - ۳۵۹)

بنابراین ایشان با توجه به مبانی پیش‌گفته، گرایش به «جواز تصرف فقیه» دارد و نه «ولایت فقیه» و مسلماً این نوع نگرش، انگیزه‌ای برای تحصیل شرایط، جهت سازمان‌دهی مبارزات و تحقق اعمال حاکمیت و به دست گرفتن قدرت سیاسی نمی‌شود.

#### دایره اختیارات فقیه بر اساس الگوی نظارتی

نباید از افرادی همچون حضرت آیت‌الله خویی به مانند حضرت امام با توجه به مبانی و اصول ایشان که با رویکرد کلامی به مسئله دخالت فقیه در امر سیاست می‌نگریست، انتظار داشت که بالإصالة نگاه و نظریه سیاسی جامع و کامل و فراگیر و مدون و قابل‌بحث در تمام ابعاد و سطوح داشته باشد. چراکه از طرفی شرایط مطلوب و مقدور فقها با هم متفاوت بوده است، ضمن اینکه مبانی و اصول و روش ورود آنها به مباحث فقه سیاسی نیز مضاف بر علت در نگرش آنها به مسائل سیاسی، اقتضائات خاص خود را دارد.



### نظریه نظارت در اندیشه آیت‌الله خویی

در باب اختیارات حاکم اسلامی، آیت‌الله خویی در بررسی حوزه اختیارات حاکم اسلامی براساس مبنای روایی و مبنای اصول و قواعد عملی و عقلی اظهار نظر کرده‌اند. وی براساس مبنای روایی معتقد است که دایره اختیارات فقیه محدود به فتوا و قضا می‌باشد و از این منظر برای فقیه همچون پیامبر و امام معصوم اختیارات وسیع و مطلق اثبات نمی‌شود؛ اما براساس مبنا قرار گرفتن اصول عملی و عقلی که زیر بنای اندیشه او را در ولایت فقیه تشکیل می‌دهد، اختیارات فقیه می‌تواند بسیار گسترده فرض شود. این گستردگی تابع گستره مفهوم «امور حسبی» و «مصلحت» و «حفظ نظام» است. ایشان ریاست فقیه را در همه امور حسبی محرز دانسته است. بدین ترتیب قلمرو اختیارات فقیه می‌تواند بسیار توسعه یابد. به عبارتی با اعتقاد به گستره امور حسبی، ریاست فقیه در آن موارد را از باب قدر متیقن لازم می‌دانند.

به نظر می‌رسد توجه به نوع اختیارات فقیه در عصر غیبت که در اندیشه آیت‌الله خویی به‌طور شفاف مطرح شده است، عدم تفکیک دین از سیاست و اختیارات وسیع و گسترده فقیه نیز به‌وضوح ثابت می‌شود و به اعتقاد ایشان فقیه می‌تواند در سرنوشت مؤمنان به‌طور عام نفوذ داشته باشد.

آیت‌الله خویی از جمله کسانی است که برای فقیه در اداره امور عمومی از باب امور حسبیه، اختیارات وسیعی قائل است. حتی حق جهاد ابتدایی را نیز برای فقیه جایز می‌داند؛ اما با همه این تفاسیل از جمله آثار علمی آیت‌الله خویی و منظر و مبانی‌ای که ایشان در باب ریاست فقیه بر جامعه اسلامی وارد شده است، چنین استنباط می‌شود که ایشان ضدولایت فقیه نیست بلکه به غیر آن از نوع جواز تصرف فقیه و از باب قدر متیقن معتقدند که بعد نظارتی فقیه در آن پررنگ است و قائلین به تئوری نظارت فقیه بر این باورند که شرایط تأسیس حکومت اسلامی «حصولی» و نه «تحصیلی» است. تفاوت این دو، از جنس تفاوت وجوب حج و وجوب نماز است. این بدین معناست که لازم نیست تا فقیه خود به‌دنبال تحصیل مقدمات و شرایط تأسیس و برپایی حکومت دینی باشد، به‌عبارتی دیگر فقیه نظارتی، حکومت اسلامی را نه «حق» و نه «تکلیف» خود می‌داند تا برای برپایی‌اش خود را ملزم به مبارزه بداند بلکه تنها بر این باور است که بنا بر شرایط قدر مقدور فقیه چنانچه مقدمات و شرایط به لحاظ تاریخی، به هر دلیلی خود مهیا شده باشند، فقیه‌ای از برپایی حکومت دینی نخواهد داشت. لذا ایشان بر این باور است که فقیه می‌تواند حکومت تأسیس کند و نه اینکه ضرورتاً باید چنین کند. نهایت اینکه این نوع نگرش و نگاه در عمل، موجب شده تا سیره عملی ایشان به شدت متأثر از مبانی نظری و فکری‌شان باشد.

بنابراین براساس مبانی، متد و روش علمی آیت‌الله خویی، در عرصه عمل به مقتضای شرایط و مقتضیات و امکانات، چون شرایط مطلوب برای تحقق حاکمیت فقیه در سیر تحولات میدانی عراق معاصر، براساس جواز تصرف و قدر متیقن فراهم نبوده است، ایشان نتوانسته به نظریه‌پردازی عملی بپردازد. لذا وی، گرایش به «نظارت فقیه» پیدا نموده است؛ و این به معنی مخالفت با ولایت فقیه نیست. از آنجایی که وی عنوان «ولایت» را که ایجاد «حق» می‌کند، نسبت به حاکمان عصر غیبت به‌کار نمی‌برد و ریاست حاکمان را از نوع «جواز تصرف» می‌داند، نتیجه این تفسیر، عدم‌مسئولیت‌پذیری فعال فقیه در عرصه سیاسی است. لذا بر مبنای تفسیر ریاست غیرولایی، فقیه یا هر سیاست‌مدار دیگر دینی، کمتر وظیفه رسمی برای تغییر شرایط سیاسی را پیدا می‌کند. بلکه او در انتظار تحول خودبه‌خودی شرایط خواهد نشست تا هرگاه زمینه کاملاً مساعد گردد و یا خلاً قدرت به‌وجود آید، بتواند نقش خود را در آن ایفا کند.

### مبنای تاریخی (شرایط مقذور)

علاوه بر روش و متد علمی، از منظر جامعه‌شناختی، شرایط و مقتضیات زمانه و مکان محل اقامت و زیست یک اندیشمند در نگرش او به مسائل و ارائه ایده کاربردی او برای پاسخ به نیازها و مطالبات و انتظارات فکری و اندیشه‌ای مؤثر است. چه بسا یک فقیه به لحاظ آرمانی و شرایط مطلوب به گونه‌ای فکر کند که شرایط مقذور، حتی اجازه فکر کردن به آن آرمان‌ها و شرایط مطلوب را به وی ندهد تا برسد به نظریه‌پردازی در آن شرایط و فضای خاص. لذا در چنین شرایطی فقیه به آنچه «مقذور اوست»، فکر می‌کند تا آنچه «مقذور فقه» است.

بنابراین در ادامه به «شرایط مقذور» آیت‌الله خویی براساس ظرفیت شرایط تاریخی با توجه به ماهیت حاکمیت، وضعیت حوزه، میزان همراهی مردم و دخالت بیگانگان و میزان بسط ید علما و فضای سیاسی زمانه پرداخته می‌شود.

در مکتب نجف، شخصیت‌هایی مانند صاحب جواهر و میرزای شیرازی میل به ولایت فقیه دارند اما شخصیت‌هایی همچون آیت‌الله خویی به لحاظ فهم اجتماعی، روش و متد علمی و از منظر جامعه‌شناختی ناظر بر عصر و زمانه‌ای که می‌زیستند، میل به نظارت فقیه داشته‌اند.

آیت‌الله خویی (۱۴۱۳ - ۱۳۱۷ ق) فقیه اصولی، محدث رجالی، مفسر متکلم و یکی از بزرگترین مراجع تقلید معاصر شیعه در سال ۱۳۳۰ ق به همراه خانواده به نجف اشرف رفت و در آنجا نزد پدر و دیگر اساتید به فراگیری دروس حوزوی پرداخت و از اساتید برجسته‌ای همچون آیات عظام:

شیخ الشریعه اصفهانی، شیخ مهدی مازندارانی، آقا ضیاء الدین عراقی، شیخ محمد حسین کمپانی و خصوصاً آیت‌الله شیخ محمدحسین نائینی کسب فیض نمود و از تمام اساتید خویش اجازه روایت و اجتهاد دریافت کرد.

ایشان در سال ۱۳۵۰ ق درس‌های خارج فقه و اصول خود را در نجف اشرف رسماً آغاز کرد و در مدت شصت سال (۱۴۱۰ - ۱۳۵۰ ق) هزاران شاگرد و صدها مجتهد مطلق تربیت کرد که هر یک از شاگردان برجسته وی توانایی اداره حوزه‌های فقهی شیعه را دارا هستند. پس از وفات آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم در (۱۳۸۹ ق)، مرجعیت عامه یافت و زعامت حوزه علمیه نجف و سایر حوزه‌های علمیه شیعه و ریاست مذهبی شیعیان را به عهده گرفت و گروه فراوانی از شیعیان ایران، عراق، امیرنشین‌های حاشیه خلیج فارس، هند، پاکستان، افغانستان، بنگلادش، کشمیر و سایر اماکن شیعه‌نشین در آفریقا، اروپا و آمریکا از ایشان تقلید می‌کردند. در کنار امور مرجعیت و زعامت حوزه‌های علمیه و تدریس به تألیف و تصنیف کتاب‌های علمی پرداخت و در طول عمر با برکت خود تعداد نوزده عنوان کتاب در چهل و چهار جلد در موضوعات فقهی، اصولی، تفسیری و رجالی تدوین نمود. ضمناً تقریرات درسی ایشان در ۱۸ عنوان در بیش از ۴۸ مجلد به چاپ رسیده است.

آیت‌الله خویی در کنار تدریس، زعامت و مرجعیت و تألیف، خدمات فرهنگی و اجتماعی انجام داده که طیف وسیعی از فعالیت‌های فرهنگی و تأسیس مجدد مراکز علمی و فرهنگی متعددی در کشورها و قاره‌های مختلف جهان را شامل می‌شود. (حسینی و دشتی، بی‌تا: ۳ / ۲۱۱ - ۲۰۹) به نظر می‌رسد او در شیوه مبارزه از استاد خود آیت‌الله نائینی تأثیر پذیرفته است. آیت‌الله نائینی پس از آنکه در مبارزات سیاسی در عراق به نتیجه مطلوبی نمی‌رسد، دست از مبارزات سیاسی کشید و به فعالیت‌های علمی و فرهنگی روی آورد. آیت‌الله خویی نیز تمام سعی خود را بر فعالیت‌های علمی و فرهنگی متمرکز کرده بود. چراکه در تمام سال‌های حضور در نجف اشرف، شاهد سیطره انگلیس بر عراق و کودتاهای خونین و فشارهای جدی بر علما بود. بنابراین ایشان به لحاظ فهم اجتماعی، روش و متد علمی و از منظر جامعه‌شناختی، ناظر بر عصر و زمانه‌ای که می‌زیستند، میل به الگوی نظارتی داشته‌اند. چراکه به عبارتی مقتضیات زمان و مکان زیست و فعالیت ایشان، شرایط تقیه بود و کار ایشان را باید مهم‌ترین نمونه از یک نوع تقیه‌گرایی تجدید حیات یافته‌شدید به‌شمار آورد.

### مقتضیات زمان و مکان حضور آیت‌الله خویی در نجف

شرایط زمانه حضور آیت‌الله خوئی در نجف را به سه دوره می‌توان تقسیم کرد:

۱. دوره حکومت سلطنتی (۱۹۵۸ - ۱۹۲۰ م)

۲. دوره جمهوری عبدالکریم قاسم (۱۹۶۳ - ۱۹۵۸ م)

۳. دوره حکومت حزب بعث (۲۰۰۳ - ۱۹۶۳ م)

دوره حکومت سلطنتی؛ در جریان جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ م) امپراتوری عثمانی به دست انگلیسی‌ها تجزیه شد و عراق که بخشی از قلمرو عثمانی به‌شمار می‌آمد، به اشغال انگلیسی‌ها درآمد. مردم عراق تحت رهبری روحانیت، مبارزه با انگلیسی‌ها را آغاز کردند. مراجع و علمای بزرگ نجف و کربلا مانند آیت‌الله سید کاظم یزدی، سیدمهدی حیدری، شیخ مهدی خالصی، آیت‌الله شیخ الشریعه اصفهانی، سیدمصطفی کاشانی و دیگران با صدور فتاوی‌ای جهاد و سازمان‌دهی مردم نقش رهبری مبارزه را به عهده گرفتند. ادامه این مبارزه به انقلاب بزرگ ۱۹۲۰ میلادی (ثورة العشرين) منجر شد. رهبری انقلاب را آیت‌الله شیرازی و آیت‌الله شیخ الشریعه اصفهانی در دست داشتند. انقلاب، ضربه سنگینی بر نیروهای انگلیسی مستقر در خاک عراق وارد کرد و اراده انگلیسی‌ها را برای تداوم اشغال نظامی عراق درهم شکست و آنها را به قبول خواست‌های انقلابیون مبنی بر ایجاد دولت مستقل عربی وادار نمود. در مارس ۱۹۲۱ کنفرانسی تحت ریاست ونیستون چرچیل، وزیر مستعمرات انگلیس در قاهره تشکیل شد و در آن امیر فیصل فرزند شریف حسین هاشمی به‌عنوان پادشاه عراق تعیین گردید. فیصل در بیست و سوم اوت همان سال در عراق تاج‌گذاری کرد.

فیصل پس از رسیدن به سلطنت، سیاست‌های دولت خود را با نظارت مستقیم کارشناسان انگلیسی که در همه ادارات مهم حضور داشتند، آغاز کرد. وی در عرصه داخلی، انتخابات نمایشی مجالس سنا و پارلمان را برای جلب رضایت عمومی راه انداخت و در عرصه خارجی، قراردادهایی را با دولت بریتانیا به امضا رساند که سلطه آن کشور را بر عراق تضمین می‌کرد. علما و تعدادی از انقلابیون نسبت به انعقاد قراردادهای ۱۹۲۳ میلادی عراق - انگلیس معترض بودند که این امر خشم دولت را نسبت به آنان برانگیخت. دولت برای فرونشاندن اعتراضات مردمی روش سرکوب را در پیش گرفت و رهبران مذهبی، همچون شیخ مهدی خالصی را به حجاز و آیت‌الله ابوالحسن اصفهانی و نائینی را در ۲۹ ژوئن ۱۹۲۳ به ایران تبعید کردند.

دوره رژیم سلطنتی در عراق (۱۹۵۸ - ۱۹۲۱ م) دوره سلطه استعمار بریتانیا بر این کشور به‌شمار می‌آید. انگلیسی‌ها با روی کار آوردن نیروهای معتدل و کنار زدن انقلابیون به‌ویژه شیعیان از قدرت که نقش اصلی را در مبارزه با انگلیسی‌ها به‌عهده داشتند، سعی کردند کنترل اوضاع را در دست گیرند؛ اما نیروهای مذهبی و ملی که شاهد سلطه استعماری انگلیس بر کشور خود بودند، از هر فرصتی برای اظهار مخالفت با انگلیسی‌ها استفاده می‌نمودند. در راستای همین هدف و اهداف مشابه

آن بود که احزاب سیاسی متعددی مانند النهضه به ریاست محمد صدر، حزب ملی عراق به ریاست جعفر ابوالثمن، حزب امت (۱۹۲۴ م)، حزب مردم (۱۹۲۵ م)، حزب العهد (۱۹۳۰ م) به ریاست نوری سعید و جعفر العسکری، گروه الاهالی، حزب کمونیست، حزب ملی دموکراتیک کامل چادروچی، حزب استقلال به ریاست محمد مهدی کبه و ... شکل گرفتند که اکثر آنها استقلال، آزادی، وحدت عربی و نجات از سلطه انگلیسی‌ها را شعار خود قرار داده بودند.

دوران نظام سلطنتی با نوعی بی‌ثباتی در کشور همراه بود که احزاب و نیروهای ملی‌گرا بارها علیه سلطه انگلستان و رژیم وابسته به آن دست به شورش و قیام زدند. شاهزاده غازی پسر و جانشین ملک فیصل پس از مرگ پدرش که در هشتم سپتامبر ۱۹۳۳ قدرت را به‌دست گرفت، سیاست دوری از انگلستان و نزدیکی به آلمان را در پیش گرفت، اما در سال ۱۹۳۹ میلادی در حادثه راندگی مشکوکی جان خود را از دست داد و مردم آن را توطئه انگلیسی‌ها و نوری سعید تلقی کردند. در ۲۹ نوامبر ۱۹۳۶ ژنرال بکر صدقی اهل کردستان با کودتایی علیه دولت یاسین الهاشمی، دولتی ضدانگلیسی به ریاست حکمت سلیمان تشکیل داد، اما با کشته شدن او (ژنرال بکر صدقی) در ۱۲ اوت ۱۹۳۷ این تلاش دوباره ناکام ماند. در آوریل ۱۹۴۱ چهار سرهنگ به فرماندهی رشید عالی گیلانی علیه ملک فیصل دوم و کابینه او شورش کرده، دولت دفاع ملی تشکیل دادند، اما بعد از یک‌ماه استقامت سرانجام در پی حملات مستقیم هوایماهای انگلیسی به شکست انجامید و شاه دوباره به سلطنت بازگشت. بدین ترتیب تلاش‌های استقلال‌خواهانه و ضداستعماری مردم عراق نتوانست به موفقیت نائل گردد؛ اما ادامه این روند بستر شکل‌گیری جریان‌های سیاسی - فکری مختلفی را فراهم کرد که در دهه‌های بعد منشأ تحولات سیاسی بزرگی در عراق گردیدند.

به‌طور کلی در دوره سلطنت، سه جریان عمده سیاسی و اجتماعی در عراق ظهور کردند: نخست، جریان اسلامی که ریشه‌های تاریخی عمیقی در این سرزمین داشت و در گذشته نیز در جامعه فعال بود؛ دوم، جریان ملی‌گرایان راست و سوم جریان ملی‌گرایان چپ مانند سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها. جریان اسلام‌گرایان تحت رهبری علما در اوایل جنبش ضدانگلیسی به‌ویژه در انقلاب ۱۹۲۰ میلادی بسیار فعال بود، اما در زمان ملک فیصل اول به‌خاطر بروز شکاف در میان آنان و همچنین اعمال سیاست سرکوب از سوی دولت که سبب تبعید و زندانی شدن عده‌ای از رهبران آن گردید، رو به ضعف و بلکه خاموشی گرایید. آیت‌الله اصفهانی و نائینی که به ایران تبعید شده بودند، پس از دادن تعهد مبنی بر عدم فعالیت سیاسی اجازه بازگشت به عراق را یافتند، از این‌رو این دو رهبر بعد از بازگشت به نجف تنها به فعالیت‌های علمی و فرهنگی مشغول شدند؛ اما درعین حال رهبران مذهبی حمایت معنوی خود را

از حرکت‌های ضدانگلیسی در مواردی حفظ کردند، چنان‌که در سال ۱۹۴۱ میلادی به حمایت از اقدام رشید گیلانی علیه انگلیسی‌ها فتوای جهاد دادند، اما این نوع اقدامات و حمایت‌ها عمدتاً فاقد سازمان‌دهی و پشتوانه اجرایی لازم بوده و از سطح یک فتوا یا بیانیه فراتر نمی‌رفت. به نظر می‌رسد ناکامی جنبش شیعیان در شکست کامل استعمار و عدم موفقیت آنها در تأسیس یک دولت اسلامی، مراجع بزرگ نجف را از ادامه مبارزه و فعالیت‌های سیاسی منصرف کرده باشد و احتمالاً به‌همین دلیل علمای بزرگ شیعه نقطه مبارزه را به‌سوی اصلاح در درون نظام سلطنتی و تغییر در سیاست‌های استبدادی سلطان متمرکز کرده، کمتر سراغ سرنگونی سلطنت و تشکیل حکومت اسلامی رفتند. آیت‌الله کاشف الغطاء در اواسط مارس ۱۹۳۵ با فراخوان حدود صد تن از سران عشایر و شخصیت‌های مهم شیعه در نجف طرح دوازده ماده‌ای را تنظیم و برای ملک غازی و نخست وزیر او یاسین هاشمی ارسال کرد و در آن به مهم‌ترین مسائل کشور مانند مشارکت دموکراتیک مردم در حکومت، رفع تبعیضات مذهبی، اصلاح نظام قضایی براساس مذهب اکثریت، مبارزه با فساد اقتصادی، آزادی مطبوعات و توزیع عادلانه خدمات و امکانات اشاره شده بود. علمای شیعه کم‌وبیش موضع نقادانه خود را نسبت به دولت ادامه دادند. آیت‌الله خویی از نزدیک شاهد این تحولات و رخدادها بود، اما هنوز در جامعه روحانیت حوزه نجف چهره شناخته‌شده و مطرحی تلقی نمی‌شد و در جایگاهی نبود که با وجود حضور فقهای نامدار دیگر بتواند نقش به‌خصوصی ایفا کند.

### قلمرو اختیارات فقیه براساس دیدگاه آیت‌الله خویی

در بررسی مسئله «حوزه اختیارات فقیه» لازم است مبانی حقوقی آن از دیدگاه آیت‌الله خویی مورد توجه قرار گیرد. ایشان این موضوع را با دو مبانی حقوقی بررسی کرده است: یکی، مبناى روایی و دوم، مبناى اصول و قواعد عملی و عقلی. براساس مبناى روایی، آیت‌الله خویی معتقد است که دایره اختیارات فقیه بسیار محدود بوده و هرگز نمی‌تواند مانند پیامبر و امام معصوم اختیارات وسیع و مطلق داشته باشد، بلکه دایره اختیارات او به دو مورد، محدود خواهد شد. او می‌گوید:

اخباری که به‌وسیله آنها بر اثبات ولایت مطلقه استدلال شده، از نظر سند و دلالت ناتمام‌اند ... بلی، از روایات معتبر، دو مورد ولایت برای فقیه استفاده می‌شود، فتوا و قضا؛ اما ولایت او در سایر موارد از طرق روایات معتبر ثابت نشده است. (حسینی، دشتی، بی‌تا: ۱ / ۴۲۰ - ۴۱۹)

وی حتی در خصوص ولایت فقه در امور قضا نیز تفسیر ویژه خود را دارد:

صحیحه دلالت می‌کند که شارع، فقیه را به‌عنوان قاضی قرار داده است. یعنی حکم فقیه در مرافعات (و شکایات و دعاوی) نافذ است و موجب فصل خصومات است و مرافعات را تمام می‌کند. و صحیحه دلالتی ندارد که فقیه دارای ولایت بر نصب قیّم و حکم به ثبوت هلال و مانند آنهاست. زیرا چنان‌که گذشت قاضی به‌عنوان قاضی نصب میشود تا مترافعان (- شاکیان) نزد او ترافع (- شکایت) کنند و فقیه به شکایت آنان نظر کند و با حکم خود فصل خصومت کند. اما اینکه مناصب یادشده (- ولایت بر نصب قیّم و حکم به ثبوت هلال و مانند آنها) برای فقیه باشد، نیاز به دلیل دارد در حالی که دلیلی هم در کار نیست. و ادعای اینکه ولایت از شئون قضاوت است از نظر عرف قطعاً ممنوع است. بلکه صحیح آن است که ولایت و قضاوت دو امر متفاوتند و هر یک باید (از طرف شارع) به طور مستقل جعل شوند. (خویی، ۱۳۴۷: ۳۵۸)

و در جای دیگر می‌گوید:

ولایت برای فقیه در زمان غیبت با دلیل نقلی ثابت نشده است. ولایت، مخصوص پیامبر و ائمه است. تنها چیزی که از روایات استفاده می‌شود، دو مسئله است: نفوذ قضاوت فقیه و حجّیت فتوای او؛ بنابراین او نمی‌تواند در مال قصّر یا غیب آن از شئون ولایت تصرف کند مگر در امور حسبی. (حسینی و دشتی، بی‌تا: ۱ / ۴۲۴)

از عبارت مذکور چنین برداشت می‌شود که دایره اختیارات فقیه در روایات بسیار محدود تعریف شده و به‌همین دلیل آیت‌الله خویی، نظریه عدم اثبات ولایت فقیه را بر نظریه اثبات ولایت فقیه ترجیح داده است؛ اما براساس مبنا قرار گرفتن اصول عملی و عقلی که زیربنای اندیشه او را در ولایت فقیه تشکیل می‌دهد، اختیارات فقیه می‌تواند بسیار گسترده‌تر از این فرض شود. این گسترده‌گی تابع گستره مفهوم «امور حسبی»، «مصلحت» و «حفظ نظام» است. امور حسبی عبارت است از:

اموری که شارع مقدس فروگذاری آنها را اجازه نمی‌دهد و به‌گونه واجب کفایی بر هرکسی که توانایی انجام آن را دارد، لازم است آنها را برعهده گیرد. (معرفت، ۱۳۷۸: ۲۱۲)

آیت‌الله مهدی خلخالی در تقریرات بر درس استادش آیت‌الله خویی درباره «حسبه» می‌نویسد:

مورد حسبه هر معروفی است که اراده شرع بر تحقق آن در خارج و عرصه عمل

معلوم گردیده، بدون آنکه مسئول معینی برای انجام آن در نظر گرفته شده باشد.  
(خلخال، ۱۳۷۸ ق: ۱ / ۲۲۰)

آیت‌الله خویی تعریف فوق را پذیرفته و امور حسبی را اموری دانسته که نمی‌توان آنها را ترک کرد، بلکه لازم است آنها را جامه عمل پوشاند: «لايَحْتَمَل ان يَهْمَلها لانها لا يَد منان تقع في الخارج» (غروی، بی‌تا: ۱ / ۴۲۳) ایشان ریاست فقیه را در همه امور حسبی محرز دانسته است، بدین ترتیب قلمرو اختیارات فقیه می‌تواند بسیار توسعه یابد. آیت‌الله خویی به‌طور آشکار امر حکومت را داخل در امور حسبی ذکر نکرده، چنان‌که بسیاری امور حسبی دیگر را آشکارا نام نبرده است، اما نهادهای حکومتی و بخشی از نیروها و تشکیلات حکومتی مانند ارتش، قضاء و امور انتظامی و امنیتی را جزئی از امور حسبی برشمرده و از این‌رو ریاست فقیه در آن موارد را از باب قدر متیقن لازم دانسته است. (خویی، ۱۴۱۰: ۱ / ۳۶۶؛ خویی، ۱۴۱۲: ۱ / ۶)

به نظر می‌رسد توجه به نوع اختیارات فقیه در عصر غیبت که در اندیشه آیت‌الله خویی به‌طور شفاف مطرح شده است، تکلیف و سرنوشت حکومت و سیاست را نیز به نحوی روشن خواهد کرد. ایشان با استفاده از عام بودن مفهوم «حسبه» تصدی فقیه را بر امور نظامی و لشکری (فرماندهی کل قوا) اثبات می‌کند. (خویی، ۱۴۱۰: ۱ / ۳۶۶) و سپس می‌گوید: جهاد با کفار با تمام وسایل ممکنه جنگی موجود در هر عصر جایز است. (همان: ۱ / ۳۷۱) اکنون با توجه به اینکه تجهیز سپاه اسلام که بتواند برتری خود را بر سپاه کفر حفظ کند، نیازمند بهره‌گرفتن از تسلیحات مدرن زمینی، هوایی و دریایی است، پس روشن می‌شود که چنین امری در فقدان حکومت تحقق پیدا نمی‌کند. آیت‌الله خویی زمانی این رهبری نیروی نظامی را به فقها مربوط دانسته که از شرایط دفاعی جهان معاصر کاملاً آگاه بوده است. همچنین او در امر تضاد اجرای حدود که بخش حقوقی، امنیتی و اجرایی دولت را تشکیل می‌دهند، انجام آن را از باب حسبه و حفظ نظام صرفاً به فقیه مربوط دانسته است. ایشان بی‌تردید مسئله اجرای حدود، تعزیرات، صدور حکم و ایجاد زندان برای مجرمان را از شؤون فقیه بر شمرده است، (خویی، ۱۴۱۲: ۱ / ۲۴ و ۲۲۶ - ۲۲۵) همچنین به این امر اشاره کرده که برای اجرای حدود و اداره امور انتظامی اسلام، به نیروهای دائمی و حقوق‌بگیری نیاز است که باید از بیت‌المال تأمین گردد. (همان: ۱ / ۳۵۳) بنابراین، روشن می‌شود که آیت‌الله خویی بسیاری نهادها و ارکان اصلی حکومت را داخل در شؤون اختیارات فقیه از قلمرو اختصاصی منصب او شمرده است.

قاعده‌ای که آیت‌الله خویی برای نیاز اذن از فقه در امور حسبه می‌دهد، تفاوت میان دو اصل



اشتغال و اصل برائت است:

مورد حاجت به اذن فقیه در امور حسبیه، جایی است که اصل اصاله الاشتغال در آنجا جاری می‌شود؛ مانند تصرف در اموال و نفوس و اعراض. زیرا اصل این است که هیچ کس اجازه ندارد در حق دیگران تصرفی انجام دهد.

باز هم از جمله مواردی که در آن، اصاله الاشتغال جاری می‌شود و تصرف در آن متوقف بر اذن فقیه است تصرف در سهم امام است ... و مقتضی قاعده، عدم جواز تصرف در سهم امام است مگر به اذن فقیه. و متقین از آن کسی که ما می‌دانیم که امام معصوم راضی است و اجازه داده که تصرف در سهم امام کند فقیه جامع شرایط است برای اینکه ما احتمال نمی‌دهیم که شارع به غیر فقیه اجازه تصرف داده باشد.

اما اگر موردی در امور حسبیه باشد که در آن اصاله البرائت جاری می‌شود نه اصاله الاشتغال؛ در آنجا نیاز به اذن گرفتن از فقیه نیست. مثلاً از جمله امور حسبیه‌ای که در آن اصاله البرائت جاری می‌شود می‌توان به نماز بر میت اشاره کرد. (خویی، ۱۳۴۷ ق: ۳۶۱ - ۳۶۰)

مخالفت آیت‌الله خویی با نظریه «ولایت مطلقه فقیه» ریشه در تفکر عدم‌جواز فعالیت سیاسی برای فقها ندارد وگرنه او هرگز جمهوری اسلامی ایران تحت رهبری حضرت امام خمینی را به رسمیت نمی‌شناخت، بلکه مخالفت او ناشی از تعریفی است که او برای «ولایت مطلقه» ارائه داده و آن عبارت است از: سلطنت فقیه بر جمیع امور و شؤون مردم حتی اموال و انفس آنان. (خویی، ۱۴۰۷: ۳۴ و ۴۱) ایشان ولایت به این گستردگی را مخصوص ائمه دانسته، اما ریاست فقیه در امور عمومی جامعه را کاملاً مورد تأیید قرار داده است. برخی از مهم‌ترین وظایفی را که ایشان برای فقیه ثابت دانسته، به شرح ذیل است:

۱. تصدی امور انتظامی؛ (اجرای حدود، احکام و تعزیرات)

۲. تصدی امر قضا؛

۳. مسئولیت امور افتاء و صدور رأی شرعی؛ (مرجعیت)

۴. مسئولیت بیت‌المال؛

۵. مسئولیت جمع‌آوری زکات و خمس و شیوه مصرف آن؛

۶. سرپرستی یتام، اطفال، مجانین و محذورین؛

۷. تصدی امور ازدواج افراد بی سرپرست؛

۸. رهبری جهاد و دفاع به منظور گسترش اسلام در سرزمین‌های کفر؛

۹. امضای قرار داد صلح و متارکه جنگ؛

۱۰. وضع و دریافت جزیه از اهل کتاب؛

۱۱. مدیریت زمین‌های خراجیه؛

۱۲. نظارت بر اموال دولتی و نهادها و موسسات مربوط به آن؛

۱۳. نظارت بر معاملات بانکی؛ (بانک‌های دولتی)

۱۴. ریاست اوقاف؛

۱۵. آموزش و پرورش. (تبلیغ و تربیت)

موارد فوق احتمالاً تمامی وظایف و یا اختیارات فقیه را به‌طور کامل توضیح نخواهد داد، بلکه فقیه می‌تواند علاوه بر اینها در سرنوشت مؤمنان به‌طور عام نفوذ داشته باشد، چنان‌که در شرایط بحرانی وظیفه دارد برای ایجاد نظم و اداره جامعه وارد عمل شود و یا برای همکاری با سایر مسلمین در امور اقتصادی و سیاسی به بسیج مردم دست زند، چنان‌که آیت‌الله خویی در قیام ۱۹۹۱ مردم عراق این نقش را عملاً به‌عهده گرفت.

بنابراین روشن می‌شود که آیت‌الله خویی نظریه ولایت فقیه را به‌گونه نسبتاً پیچیده و چندبعدی مطرح کرده است. محققان در بررسی دیدگاه او در این مورد نباید تنها از زاویه خاص به موضوع بنگرند، بلکه لازم است تمام مؤلفه‌های مطرح‌شده در این مسئله را مورد توجه قرار دهند. از تجزیه و تحلیل نوشتار، گفتار و آثار آیت‌الله خویی در این مورد چنین استفاده می‌شود که او نقش سیاسی و اجتماعی فقیه را در مسائل سیاسی و اجتماعی بسیار برجسته در نظر گرفته است، اما این نقش در عرصه عمل نتوانسته زمینه‌های اجرایی پیدا کند. شاید او اگر در جامعه‌ای غیر از عراق که تحت دیکتاتوری صدام قرار داشت به سر می‌برد یا در دوران پس از سقوط صدام می‌بود تصویر کاملاً متفاوتی از نقش فقها ارائه می‌داد و خود او نیز نقش‌های تازه‌ای در سیاست ایفاء می‌کرد. (عارفی، ۱۳۸۶: ۱۱۴)

## نتیجه

روش آیت‌الله خویی «نقل‌گرایی اصولی» نامیده می‌شود. این روش در برابر مکتب یا روش «عقل‌گرایی اصولی» مطرح می‌شود که در استنباطات فقهی بر یافته‌ها و انتزاعات عقلی توجه بیشتر و جدی‌تر معطوف می‌دارد و مبنای اصلی اندیشه فقهی ایشان عبارتنداز: الف) نص‌گرایی شفاف؛ ب)

اصل عدم‌نفوذ تصرف فرد در حق فرد دیگر؛ ج) قاعده قدر متیقن.

وی نصوص و روایات را از دو زاویه سند و دلالت به‌گونه خاصی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. وی برای ایجاد تعدیل در مبنای سیاسی خود، قاعده «قدر متیقن» را ضمیمه دو مبنای دیگری خود نموده و به کمک این مبانی سه ضلعی، ایده «ولایت محدود فقها» را مطرح کرده است؛ زیرا از دیدگاه او، نص‌گرایی و اصل حاکمیت فرد بر خودش، فردگرایی و یا به تعبیر دیگر واگرایی را بسیار تشدید کرده و ممکن است مشروعیت شکل‌گیری نهاد دینی - سیاسی را در جامعه با تهدید روبه‌رو سازد، از این‌رو به اصل «قدر متیقن» که مایه‌های عقلی دارد، روی آورده است. تا از ابتدای صرف بر نص‌گرایی کاسته، راهکاری برای حکومت و ریاست فقها - و لو با اختیارات محدودتر - ارائه دهد. توجه و اهتمام به قاعده «قدر متیقن» حداقل در دو زمینه به بسط اندیشه سیاسی وی کمک نموده است: اول، تلاش برای یافتن مقام مسئول و مدیر مشخصی که در شخصیت فقها تجلی می‌یابد و دوم، تعیین قلمرو وظایف و اختیارات فقها که او از آن به «امور حسبه» تعبیر نموده است. آیت‌الله خویی با توجه به بررسی‌های خود نمی‌تواند مبنای اثبات و اعتبار ولایت فقیه را دلایل نقلی بدانند، از این‌رو در جستجوی مبنای دیگری بر آمده که وی آن را «اصل عملی» نامیده و می‌گوید:

بلی، فقیه در برخی موارد دارای ولایت است اما نه به مقتضای دلیل لفظی، بلکه به مقتضای اصل عملی. (توحیدی، ۱۴۱۷: ۵ / ۴۹)

«اصل عملی» دلیلی نسبتاً عقلی به‌شمار می‌رود، عمده نظر وی به دلیل اثباتی مسئله است که از راه عقل و قدر متیقن، جواز تصدّی و تصرف فقیه در امور یاد شده ثابت گردیده است. اصل عملی مبین این است که چون شارع به ترک و اهمال اموری که بایستی حتماً انجام گیرد، راضی نیست، بنابراین از باب واجب کفایی واجب است که همه در انجام آن اقدام کنند، اما قدر متیقن در انجام و تصدّی این امور، فقیه است، پس او مسئولیت تصدّی و تصرف در امور موردنظر را از سوی شارع به‌عهده خواهد داشت. لکن نگارنده از منظر اصل عملی به عدم تضاد نظریه‌های نظارت و ولایت فقیه می‌رسد و در عمل، نظارت فقیه تقریباً به تمامی قلمرو اختیارات حاکم اسلامی (بسیاری نهادها و ارکان اصلی حکومت را داخل در شئون اختیارات فقیه و از قلمرو اختصاصی منصب فقیه شمرده) از دیدگاه ولایت (به غیر از مطلقه بودن ولایت) می‌رسد و هیچ تباین احساس نمی‌شود لذا غیریت دو نظریه (نظارت و ولایت فقیه) دلیلی بر ضدیت این دو نظریه نمی‌باشد و با توجه به قدر مقدور فقیه در عراق می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که قدر مقدور فقیه در ایران بیشتر از قدر مقدور

فقیه در عراق عصر آیت‌الله خویی بوده است که این مهم در اظهارات و توجهات ایشان نسبت به انقلاب اسلامی ایران و امام خمینی آشکار است.

### منابع و مأخذ

۱. توحیدی، محمدعلی، ۱۴۱۷ ق، *مصباح الفقاهه*، قم، انتشارات انصاریان، چ چهارم.
۲. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۲، *ولایت فقیه*، مرکز نشر اسراء، چ سوم.
۳. حسینی دشتی، سیدمصطفی، بی‌تا، *معارف و معاریف*، تهران، آرایه.
۴. خلخالی، سیدمهدی، ۱۳۷۸ ق، *الدروس فی الفقه الشیعه*، نجف، مطبعه الآداب.
۵. خویی، ابوالقاسم، ۱۳۶۹، *معجم رجال الحدیث*، قم، مرکز نشر آثار شیعه، چ چهارم.
۶. خویی، ابوالقاسم، ۱۴۰۷ ق، *مصباح الفقاهه*، قم، لطفی.
۷. خویی، ابوالقاسم، ۱۴۱۰ ق، *منهاج الصالحین*، قم، انتشارات مهر، چ بیست و هشتم.
۸. خویی، ابوالقاسم، ۱۴۱۲ ق، *مبانی تکمله المنهاج*، قم، موسسه احیاء آثار الامام الخویی.
۹. خویی، ابوالقاسم، ۱۴۳۷ ق، *التنقیح فی شرح العروه الوثقی*، الجزء الاول، قم، موسسه الخویی الاسلامیه، ط ۶.
۱۰. خویی، محمدتقی، ۱۴۰۹ ق، *مبانی فی شرح العروه الوثقی (کتاب النکاح)*، ج ۳۳، قم، موسسه احیاء آثار امام خویی.
۱۱. شکوری، ابوالفضل، ۱۳۶۱، *فقه سیاسی اسلام*، بی‌جا، چ کیهانک.
۱۲. عارفی، محمد اکرم، ۱۳۸۶، *اندیشه سیاسی آیت‌الله خویی*، قم، مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۱۳. غروی تبریزی، میرزاعلی، بی‌تا، *التنقیح فی شرح العروه الوثقی*، (تقریرات درس آیت‌الله خوئی به قلم میرزاعلی غروی تبریزی)، قم، موسسه آل البیت، چ دوم.
۱۴. فیاض، محمداسحاق، بی‌تا، *محاضرات فی اصول الفقه*، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام خویی.
۱۵. معرفت، محمدهادی، ۱۳۷۸، *جامعه مدنی*، قم، موسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید.
۱۶. واعظ، محمدسرور، ۱۴۲۲ ق، *مصباح الاصول*، قم، مکتبه الداوری.